

بقلم : آقای مدرسی چهاردهی

## چند شاعر کرد

« ۱ - راجی ۲ - ستوده ۳ - شیدا

۴ - صالح ۵ - ناظر »

تذکره الشعراء تألیف رونق سنندجی تذکره کردستان است ، درباره شاعران ، ادیبان ، والیان کرد سخن گفته است ، این کتاب از رشته رساله ها و کتابهایی بود که رضاقلی خان هدایت در تألیف کتاب بسیار نفیس مجمع الفصحاء زیاد از آن اقتباس نموده ، اکنون فاضل و شاعر هنرمند آقای مظاهر مصفا سرگرم تصحیح و تجدید نظر در کتاب مجمع الفصحاء است و بهمت و بزودی بچاپ خواهد رسید .

گویا بسیاری از مدارک تألیف کتاب مجمع الفصحاء در دست نیست چه بسا دیوان اشعار ، جنک ها ، تذکره ها ، یادداشت ها در کتابخانه هدایت بود ، پس از وفاتش بکتابخانه های ایران و خارجه منتقل گردید ، در دوره مجله ارمغان شرح احوال و آثار چند شاعر و ادیب کردستانی را از تذکره رونق اقتباس و تصحیح و چاپ نمودم اینک شرح احوال و آثار ۱ - راجی ۲ - شیدا ۳ - ستوده ۴ - صالح ۵ - ناظر را از تذکره مزبور نقل و تصحیح نموده به پیشگاه خوانندگان تقدیم مینماید .

### ۱ - راجی

اسمش عبدالله بیك ولد خسرو بیك منشی است الحق پسر و پدر هر دو از اجله اعظام و اعزه افخم بوده اند اصلش از بلده خلد مثال مذکوره است ( یعنی سنندج ظ ) گویند بوفور ذهن و ذكاء ممتاز و به منصب منشی باشی دفاتر ولایه با اقتدار سرافراز در فن انشاء کسی با او لاف هم سری نزده به شیوه نظم طبعش قادر و در بستن اشعار متین سلیقه اش ماهر و در خدمت ولایه اعتبار تام داشته به متانت

رای رزین همیشه اوقات عقده مهام مشکله بناخن فکرت او گشاده می شده  
حسباً نسبتاً بین الخلائق مشهور واسمش درین اعالی و ادنی به نیکی ذات مذکور است  
آنچه در تعریف و توصیف ایشان نویسم تحصیل حاصل است غرض از هر مقوله اشعار دارد  
چون کلامش از شیرازه تدوین خالی مانده شعر ممتازی اکنون ازو در میان نیست  
این چند «بیت ظ» ازالسنه وافواه مسموع افتاد و درین گلشن ثبت شد.

## غزل

مبتلی در تنگنای وادی حیرانیم  
راه کم کرده در صحرای سرگردانیم  
منشی دیوان قدرت نقش کرده از ازل  
داغ حرمان را بروی صفحه پیشانیم  
فاش شد از شعله آهم میان مردمان  
داغ های دل گداز و سوزش پنهانیم  
گر نمائی عید رخسارت بسالی ای صنم  
من به تیغ ابروت ازجان و دل قربانیم  
گرچه دارم بینوایی لیک از استغنائی طبع  
صد شرف دارد به تشریف شرف عریانیم  
راجیادور از وصال دوست بردل لاله سان  
بسکه دارم داغ پنداری که داغستانیم

## ۴- مستوره

مرحوم والی ناکام خسروخان نانی بخاص خویشش مخصوص فرموده بلکه  
منظور نظر آن داور رعیت پرور بوده بهرحال اسم شریفه ماهشرف خانم صیبه مرحوم  
ابوالحسن بیک و برادرزاده حقیر اگرچه گفتن شعر را خلاف شیمة خود میدانست  
ولی نظر بوزن طبیعی گاهی جهت آزمایش خاطر و آرایش بزم ارباب دانش با براز اشعار  
ابدار میپرداخت تادرسنة ۱۲۶۳ هجری بعلت فترت ولایت باخویش وعشیرت که یکی

از آنها حقیر بود جلای وطن را اختیار و در ملک بابان و خاک روم سکونت قرار داده و بار سفر آخرت در آن مقام گشاده دست اجل گریبان جاننش را گرفته بسوی کلشن جنان کشید و در جوار زهر آرمیداین چندیت از ایشان نبت شد .

بی مهر یارا از چه خدارا  
معدوم کردی رسم وفا را  
ناکرده جرمی خونم چه ریزی  
رحمی که باشد حد جفا را

ایضاً

مژده وصل تو گر بشنوم از باد صبا  
نقد جانم کنم ایثار و دل و جان بفا  
خفته بر بالش نازی تو و مستوره زهرجر  
تکیه کرده است شب و روز بخار و دخارا

ایضاً

چندان بود بچرخ صفا مهر و ماه را  
کافشان کنی بروی تو زلف سیاه را  
گر با چنین مثال در آمی برستخیز  
خود داوری بجرم نماند اله را  
من سنگدل بدیده ندیدم کسی چوتو  
کاندر دلش اثر نبود هرگز آه را

## ۳ - شیدا

نامش میرزا عبدالباقی خلف مرحوم میرزا محمد حسین ولد میرزا عبدالله وزیر است از اجله اعظام و اعزه افاخم اعیان آن ولایت محسوب می‌رود بلکه سلسله وزارت بدیشان منتهی میشود و مدت‌هاست که اجداد ایشان نسلاً بعد نسل به منصب والای وزارت سرفراز بوده و هستند میرزای مزبور عمه زاده حقیر است و طبع مناسبی داشتند و شعر را هم نیکو می‌فهمید خود نیز بعضی اشعار خوب و برخی مضمونات مرغوب دارد اکثر کلامش از عیب خالی ولی به اشعار خویش بسیار مغرور بود غرض مردی نکته دان ذهن و شخص حریف صراف سخن آفرین است بعد از آنکه سن او به چهل سال رسیده سپاه افلاس و مسکنت بر سر او تاختن آورده بعلمت و فورصدمات روزگار غدار گویا نقصی به احوالش روی داده نسبت خبط دماغ به او می‌زدند باز بانهایت پریشانی و اختلال اوضاع و احوال از گفتن شعر مضایضه نداشتند از هر مقوله تخمیناً دو هزار بیت اشعار دارد حقیر بارها بخدمت ایشان رسیده بهر حال دو سال بقوت او مانده

چشم جهان بینش از حلیه نور عاقل در سن شیخوخیت بر حمت ایزدی پیوسته بهجت  
جادان شتافتند در حین نگارش احوال او این يك بیت که مصرع نانی آن شمار سال  
فوت اوست بداهه<sup>۲</sup> بخاطر حقیر رسیده قلمی شد.

زد رقم خامه رونق پی سال فوتش      کشته ایوان جنان منزل عبدالباقی  
غرض این چند شعر را از کلام ایشان که فی الجمله امتیاز میداشتند حقیر منتخب  
و درین گلستان قلمی شد .

### قصیده

شمال مشکبو بیزان به گلشن عنبر سا را  
سحاب قیر کون ریزان به صحرا لؤلؤ و لالا

دم باد برین مردوح بخشا چون دم عیسی  
کف ایام فردین با ضیاء همچون کف موسی

گلستان سبز و لیلی خیز شد از گل که کوئی نچد  
درو کالیوه و نالان چو مجنون بلبل شیدا

در خشان برک سرخ و زرد گل بر گلشن و گلبن  
چو در درج ملک گوهر چو در برج فلک ییضا

### ۴- صالح

اسمش سید محمد صالح سیدی نیکونهاد و زاهدی درست اعتقاد بوده بجز  
اینکه از اهل این دیار خلد اناو است از حسب و نسب او چیزی دستگیر و معلوم  
نشده از گزارش این قطعه مشهودی افتد که طبعی داشته سوای این قطعه شعری  
از او ملاحظه و به نظر نرسیده قطعه:

ای بدنیا شده مغرور و ز عیبی شده دور      از اجل غافل و غره بخوش و مغرور  
نازشت چیست باین سیم و زرو منصب و جاه      ریشخند فلکی هست بعالم مشهور  
از ره بول دوباره آمده میدانی      تابکی جای دهی بر سر خود بادغرور

گر خوری یابدهی با تو همان می ماند  
خود به تلخی زید و شهد بعالم بخشد  
این همان کهنه باطبی است که بودند درو  
همه رفتند همین کهنه سرا باز بجاست  
جز کفن با تو ز روسیم نیابند «بگور» (۱)  
جود و احسان و کرم یاد بگیر از زنبور  
سنجر و خسرو جمشید و قباد و فغفور  
من و تو نیز نمایم و بماند معمور

### هـ ناظر

اسم آن جناب شیخ زین العابدین مولدش قریه ایست از قرای دولت که محلی است از سلاطین نشین محلات بلده طیبیه مزبوره گویند مردی زاهد و فاضل شخص عارف و کامل در ملک مشایخین عظام منسلک همواره راهرو و صراط مستقیم شرع احمدی و پیوسته مرحله بیمای سرنج قویم ملت محمدی شارع مشاعر صدق و یقین و عارف معارف مذهب و دین بوده مدام به سیر سلوک شاغل و بتزکیه باطن اغلب اوقات مایل کمال صوری و معنوی را باهم جمع کرده باطن را نیز چون ظاهر مصفا داشتند گاهی هم به گفتن اشعار رغبت مینموده بیشتر به سرآیدن غزل طبعش راغب گویند افکارش متجاوز از سه هزار بیت است اگرچه دیوانش به نظر نرسیده ولی ازین چندبیت که بر استقامت مزاجش شاهدهی است صادق می توان فهمید که طبعش خالی از لجاج و سلیقه اش بری از اعوجاج بوده در علوم رسمی نیز بلدیت کامل داشته غرض این چند بیت که از کلام ایشان مسموع افتاد درین چمن تیمناً نگارش یافت.

### غزل

شکسته سنگ هوا شیشه سلامت ما  
ز فیض دل کشی نشأه محبت او  
بکار سهل فلاطون ز ره مرو ناظر  
که نیست وسعت ظرف جوش حکمت ما  
کمال خانه خرابی است استقامت ما  
به مغز سنگ شود کارگر کرامت ما